

احمدی مقتضی نبوده، به این مناسبت بر حسب دستور سرهنگ راسخ در قبل از ظهر آن روز يك نفر پاسبان بنام علی هم از طرف پایور نگهبان مأمور می شود که عقب احمدی رفته و برای اصدار جواز دفن او را به دفتر زندان موقت بیاورد و پاسبان مزبور برای خیر کردن و آوردن او رفته در جاهائی که بودن احمدی را در آنجاها سراغ داشته او را پیدا نمی کند و بدون اخذ نتیجه مراجعت نموده، مراتب را گزارش می دهد. و لذا در قسمت بعد از ظهر و عصر چون این موضوع ضروری بوده پاسبان دیگری که همان حسین ولی زاده مأمور بردن جنازه به غسلخانه بوسیله ماشین متوفیات باشد مأمور حاضر کردن احمدی شده. و به منزل او واقع در خیابان ناصریه رفته و او را در آنجا یافته و اسر را به او ابلاغ کرده و به اتفاق او در حدود ساعت پنج بعد از ظهر به زندان موقت آمده اند.

موقعی که احمدی به زندان موقت رسیده، سرهنگ راسخ در دفتر زندان بوده، و چون با بودن ایشان محمد صالحان دخالتی به کار نمی کرده مگر به امر و دستور ایشان به این واسطه بطور حتم برای گرفتن دو فقره مدرکی که تفصیل آنها را عرض خواهیم کرد و از احمدی بخط و امضاء او گرفته شده، و این معنی را خود او هم تصدیق کرده است مذاکراتی که بعمل آمده بین شخص سرهنگ راسخ و احمدی بوده است، اما مدارک مزبور یکی جواز دفن است خطاب به اداره متوفیات که روی کاغذ یادداشتی دارای مارک شهر بانی به تاریخ ۱۳۱۰/۱۱/۱۳ و به این عبارت نوشته شده، «اداره متوفیات، جعفرقلی خان اسعد که در دو هفته قبل سکت قلبی نموده بود در لیل ۲۰/۱۱/۱۳۱۳ فوت کرده است دفن نمایند. دکتر احمدی» و این نوشته که بوسیله مستنطق از اداره متوفیات و شهرداری مسترد گردیده. در پرونده تحقیقات ضمیمه صفحه «۲۶۱» است و مدرک دوم که در پرونده تنظیمی اداره زندان برای سردار اسعد ضبط است را پرتی است به خط و امضای دکتر احمدی به عنوان ریاست اداره مجلس به تاریخ ۱۳۱۰/۱۱/۱۳ به این مضمون

که (جعفر قلی خان اسعد در دو هفته قبل مبتلا بهسکته قلبی شده و تحت معالجه قرار گرفته بود در لیلہ ۱۰ ر ۱۳ فوت نموده است جواز دفن صادر و راپرتا) معرفی گردیده.

نوشته اول که جواز دفن باشد در تحقیقات پرونده روشن نشده که بچه وسیله به اداره متوفیات رسیده و مفاد اطهارات محمد صالحان متصدی کشیک آن روز در این باب این است که (در روز دهم فروردین بطوری که در دفتر نگهبانی زندان موقت هم نوشته شده، خود رئیس اداره زندان صبح و عصر مشغول کار بود و احضار دکتر احمدی به دستور ایشان بود و پس از آنکه دکتر احمدی نزد رئیس حاضر شد چون با بودن ایشان من دخالتی نمی کردم نفهمیدم علت احضارش و موضوع مذاکره با او چه بود و چون امور مربوط به سردار اسعد محرمانه بود و در دفتر ثبت نمی شد، چنانچه پروانه دفن به اداره متوفیات فرستاده باشند معلوم نیست بچه وسیله فرستاده اند و چون خود رئیس زندان ماشین سواری داشت ممکن است اگر پروانه دفنی به اداره متوفیات فرستاده باشد به توسط آن ماشین شده باشد و در ساعت پنج بعد از ظهر که دکتر احمدی بوسیله مأمور به زندان احضار شده گواهی نامه را به من نداده و اگر داده، به خود رئیس زندان داده است.

اما راجع به نوشته دویم یعنی گزارش پزشک احمدی بعنوان ریاست اداره زندان بطوریکه از دقت در محتویات پرونده سردار اسعد تنظیمی در زندان و تحقیقات باز پرس برمی آید تکلیف سرهنگ راسخ پزشک احمدی برای نوشتن گزارش مزبور و گرفتن چنین نوشته ای از او در عصر روز جمعه هم بمنظور تحصیل مدرک و اتخاذ سند و اکمال پرونده اداری از لحاظ گزارش بوده است که در صبح همان روز محمد صالحان پایور نگهبانی زندان موقت به دستور سرهنگ راسخ خطاب به ریاست اداره زندان تنظیم نموده بوده، و به اتکاء آن سرهنگ راسخ بنوبه خود مراتب فوت سردار اسعد را به مقام ریاست اداره کل شهربانی راپرت داده بوده است.

چنانچه محمد صالحان در تحقیقات باز پرس راجع به این قسمت چنین اظهار داشته است که «صبح جمعه دهم که آمده و کشیک را از عزیزالله حقیقی تحویل گرفتم چون روز تعطیل بود و دفتر زندان نویسنده نداشت سرهنگ راسخ رئیس اداره زندان و یاور عامری معاون زندان، و سلطان جعفر خان که در آنجا بودند شفاهاً به این امر کردند که چون محمد ابراهیم بیک مأمور اتاق سردار اسعد فوت اوراشفاهی گزارش داده است گزارش کتبی قضیه را تو تهیه کن و بده. من طبق دستور و تقریر آنها گزارش را به این مضمون نوشته و چون گفتند خودت امضاء کن امضاء هم کردم در صورتیکه از صحت و سقم مطلب آنطوریکه در گزارش نگاشته شده اطلاعی نداشتم و با اینکه در متن گزارش اشاره به گواهی پزشک احمدی شده، در حین تنظیم آن من گواهی نامه‌ای از او ندیدم و بطوریکه مذاکره می‌شد قرار بر این بود که بعداً گواهی نامه‌ای راجع به موضوع از او گرفته و به گزارش من ضمیمه شود و در ساعت پنج بعد از ظهر آن روز هم که دکتر احمدی بوسیله مأمور به توقیفگاه دعوت و حاضر شد گواهی نامه این موضوع را به من نداده و اگر داده بخود رئیس زندان داده است.

گزارش محمد صالحان که بطریق مذکور از طرف شعبه توقیفگاه بعنوان ریاست اداره زندان تهیه شده و شماره آن ۱۵ و تاریخ آن ۱۳۱۰/۱۱/۱۳ و با قید محرمانه است به این عبارت جعفرقلی خان اسعد لیل ۱۳۱۰/۱۱/۱۳ مریض فوراً طبیب محبس احضار پس از چند ساعت معالجه فوت پس از تشریفات قانونی جنازه به اداره متوفیات حمل گردیده است راپرت طبیب مزبور تلویحاً از لحاظ مبارک می‌گذرانند. راپرتاً معروض گردید. امضاء محمد صالحان مهر توقیفگاه موقت).

گزارشی که سرهنگ راسخ به اتکاء آن به مقام ریاست کل تشکیلات نظمی مملکتی در همان تاریخ با قید محرمانه داده و پیش نویس آن در پرونده اداری زندان ضبط است به این مضمون است (مطابق راپرت نمره ۱۵ توقیفگاه جعفرقلی خان اسعد که از طرف شعبه محرمانه اداره

پلیس توقیف بود در ليله ۱۰ ر ۱۳۱۰ مريض فوراً طبيب محبس احضار و بموجب راپرت طبيب مزبور به مشارالیه که در چندی قبل مبتلی بهسکتة قلبی شده بود مجدداً سکتة عارض و پس از چند ساعت معالجه در ليله مزبور فوت نمود. پس از تشریفات قانونی جنازه به اداره متوفیات حمل گردیده است راپورتاً معروض گردید)

پس معلوم شد پایه و اساس و گزارش سرهنگ راسخ به رئیس تشکیلات و گزارش توقیفگاه به رئیس زندان دائر به اینکه سردار اسعد در چندی قبل مبتلا به سکتة قلبی شده بود و در شب دهم مجدداً سکتة به او عارض و پس از چند ساعت معالجه فوت نموده، مبتنی است بر گزارش پزشک احمدی به رئیس زندان که شرح آن ذکر شد. در حالیکه گزارشهای اولی در صبح روز جمعه دهم و موقعی تنظیم شده که هنوز مبنای آن یعنی گزارش احمدی وجود نداشته است و از این قسمت که بگذریم راجع به مفهوم و مفاد هر کدام هر سه گزارش مزبور که نظر به دلائل و قرائن قویهای که عرض می کنیم مفاد گزارشهای نامبرده بدیهی البطلان و کذب و برخلاف حقیقت بودن آنها مسلم است از این قرار:

اولاً سکتة قلبی بطوریکه اکثر مردم می دانند و از روی موازین ظنی و فیزیولوژیکی هم مسلم است يك مرض طولانی نیست بلکه عارضه ای است که بھر کس دست دهد آنآ قلب از کار می افتد و شخص می میرد و لذا اینکه در گزارش احمدی نوشته در دو هفته قبل مبتلا بهسکتة قلبی شده و تحت معالجه قرار گرفته بود... و در دو گزارش هم این معنی تایید شده ناشی از بی اطلاعی آقایان بوده است.

دوم بر فرض اینکه سردار اسعد در دو هفته قبل از آن یعنی از بیست و ششم اسفند ماه سال ۱۳۱۲ مبتلا بهسکتة قلبی شده، و تحت معالجه قرار گرفته بود و این عارضه و ناخوشی بطور عادی و طبیعی به او دست داده بود چون آن موقع در بیمارستان زندان قصر توقیف بوده بایستی در دفاتر بهداری نگهبانی آنجا آثاری از این واقعه و

اقداماتی که برای معالجه و مداوای او می‌شد در دفاتر آنجا ثبت شده باشد در صورتی که در دفاتر آنجا چنین آثاری را نمی‌بینیم و همچنین اگر دنباله این کسالت و معالجات پس از انتقال او به زندان موقت نیز ادامه داشته می‌بایستی در دفاتر بهداری و نگهبانی آنجا نیز از این مقوله چیزی نوشته شده باشد و حال اینکه بهیچوجه آثاری دیده نمی‌شود. سوم: اینکه کلیه اشخاصی که سردار اسعد را در دو هفته اخیر زندگی او در زندان قصر یا شهر دیده‌اند همگی گواهی داده‌اند به اینکه او در نهایت صحت و سلامت بوده و در موقع انتقال از زندان قصر به شهر بیای خودش راه می‌رفت و ناخوشی نداشته و بدیهی است که این کیفیت با حالت کسی که سکنه قلبی کرده باشد منافی است.

چهارم: در گزارشهای توقیفگاه سرهنگ راسخ به رئیس تشکیلات تصریح شده است به اینکه در شب دهم فروردین سردار اسعد مریض شد و طبیب محبس فوراً احضار و معلوم گردید مجدداً سکنه به او عارض شده است و پس از چند ساعت معالجه فوت نمود حال اگر این معالجه صحیح می‌بود اولاً چه مانعی داشت که این جریان را مثل تمام وقایع دیگر زندان موقت در دفاتر مربوطه ثبت کنند و چرا باید فوت طبیعی يك نفر محبوسی را که نعلش او را از زندان بیرون می‌برند و به این طریق يك نفر از تعداد زندانیان ابواب جمعی کسر می‌شود برخلاف معمول و برخلاف مقررات در دفتر نویسند ثانیاً در صورتی که این شخص غفلتاً در آن شب مریض شده بطوری که احضار طبیب در حدود يك ساعت بعد از نصف شب ایجاب گردیده است می‌بایستی اعلام کسالت او به تصدی نگهبانی توقیفگاه بوسیله یکی از سه نفر پاسبانی که آن شب در داخل زندان نمره يك کشیک و مأموریت داشته‌اند یعنی محمدابراهیم بيك یا حسین آقای سرهنگ و یا تقی ربیعی صورت گرفته باشد و عمل احضار طبیب در آن وقت شب بوسیله پایور نگهبانی که عزیزالله حقیقی است صورت گرفته باشد و وسیله احضار هم معین باشد در صورتی که نه هیچ يك از نامبردگان مدعی اقدام به چنین اموری هستند و نه چیزی

از این بابت در دفاتر ثبت وقایع جاریه نوشته شده است ثالثاً اینکه ضمن گزارشهای مورد بحث نوشته شده طبیب محبس فوراً احضار بطوریکه دفتر بهداری توقیفگاه در آن تاریخ حاکی است و کلیه مطلعین هم در پرونده گواهی داده اند طبیب زندان موقت در آن اوان دکتر جهانبخش بوده و اشخاص دیگری که اسامی آنان در دفتر مزبور مرتباً ثبت شده و پزشک احمدی به هیچ وجه سمتی و مأموریتی از طرف اداره کل بهداری شهربانی یا اداره زندان در توقیفگاه نداشته و لذا بر فرض آنکه حال سردار اسعد در آن شب بهم خورده بود و لازم شده بود طبیبی را احضار کنند آن طبیب نمی بایستی دکتر احمدی باشد، رابعاً چیزی که از همه بامزه تر است این است که گزارشهای مزبور صریح است در اینکه سردار مریض شد و طبیب محبس فوراً احضار و معلوم گردید مجدداً سکنه به او عارض شده و پس از چند ساعت معالجه فوت نمود و پروانه دفن و گزارش دائر به فوت سردار اسعد هم به خط و امضاء پزشک احمدی است و از طرف او داده شده اما خودش از اینکه در آن شب برای معالجه سردار اسعد به زندان موقت رفته باشد بکلی انکار دارد و این موضوع را جداً تکذیب نمود است و در طی تمام تحقیقاتی که از او شده از شناسائی سردار اسعد و از اینکه احیاناً مشارالیه تحت معالجه وی قرار گرفته باشد انکار و اظهار بی اطلاعی نموده است.

پنجم اینکه احمدی ضمن تحقیقات گفته است از لحاظ اداری تابع اداره بهداری شهربانی بوده، نه اداره زندان و لذا از نظر رعایت سلسله مراتب اداری مناسبتی نداشته است که مشارالیه فوت سردار اسعد را که بنا به اظهار خودش نه در معالجه او دخالتی داشته و نه از علت فوت او صحیحاً مستحضر بوده است بطوریکه اطلاع داریم جنازه او را معاینه کرده است به رئیس اداره زندان گزارشی داده باشد و اما اینکه گفته است چون روز جمعه و تعطیل بوده به واسطه دسترسی نداشتن به طبیب زندان موقت برای اصدار جواز دفن دنبال او فرستاده و احضارش

کرده‌اند و او هم با استعمال حالت و چگونگی فوت متوفی از پزشک یاران حاضر در توقیف‌گاه و بنابه اطلاع کلی که در نتیجه استماع خبر سکتۀ سردار اسعد در حدود دو هفته قبل از حال او داشته این جواز دفن و گزارش را نوشته است دلیل خلافتش در دفتر بهداری توقیف‌گاه موجود است که در شب وقایع روز دهم فروردین نام چندین نفر طبیب و پزشک یار از جمله دکتر جهانبخش که در آن روز در زندان موقت انجام وظیفه کرده‌اند نوشته شده و متضمن است که از لحاظ فقدان طبیب دیگر به وجود دکتر احمدی احتیاجی نبوده است.

ششم اینکه در گزارشهای مورد بحث نوشته شده، پس از تشریفات قانونی جنازه به ادارۀ متوفیات حمل گردید، معلوم نیست مراد آقای سرهنگ راسخ کدام تشریفات قانونی بوده، در صورتی که نه طبیب قانونی برای معاینه جنازه سردار اسعد دعوت شده و نه طبیب دیگری و نه حتی همین پزشک احمدی که پروانۀ دفن او را در ساعت پنج بعد از ظهر روز دهم فروردین در دفتر توقیف‌گاه نوشته جنازه او را دیده بوده است.

پس ثابت و مسلم گردید که کلیۀ این گزارشها برخلاف حقیقت بوده و فقط بمنظور پرونده‌سازی و استتار حقیقت امر و امحاء آثار جرم تهیه شده است و از این رو پزشک احمدی و سرهنگ راسخ در حدود ماده ۱۱۲ قانون کیفر عمومی راجع به تصدیق خلاف و افع نیز قابل تعقیب‌اند. اینک بر گردیم به بیان بقیۀ حوادث واقعۀ در زندان و رفتاری که با جنازه سردار اسعد شده، تا آنجا که جسد ستم‌دیده او در مدفن خانوادگی بختیارها در تخت فولاد اصفهان به گودال تیره قبر سپرده شده است.

در پرونده تحقیقات بازپرسی متصل به صفحه ۳۰۱ تحقیقات یاد داشتی است به تاریخ ۱۲ فروردین ۱۳۱۳ حاکی از اینکه سرهنگ راسخ از مقام ریاست کل شهربانی مطالبۀ ۳۴۰۰ ریال مخارج مخفی مصرف شده در زندان را نموده است و بر اثر یادداشت مزبور از طرف متصدی و محاسب مخصوص اعتبار محرمانه شهربانی در تاریخ ۱۵ فروردین چکی به شماره ۶۷۱۱۸ در وجه سرهنگ راسخ عهده بانک ملی صادر

گردیده، که وجه آن را مشارالیه از بانک گرفته و منکر دریافت آنهم نیست راجع به مصرف وجه چک مزبور متصدی اعتبار محرمانه شهربانی گفته است که اسناد خرج با صورت ریزی راجع به کیفیت مصرف مبلغ مزبور در دست نیست و معمولاً برای مصارف وجوه فرعی گاهی صورت ریز از طرف متصدیان مصرف داده شده، و بعضی اوقات هم داده نمی شده است، از مصرف این مبلغ فقط سرهنگ راسخ مطلع است و سرهنگ راسخ در تحقیقات گفته است که بعد از نقشه فرار سیدفرهاد از محبس لازم بنظر رسید که برای اطلاع از افکار و اقدامات زندانیان جاسوسی از بین خود آنها انتخاب و به آنها حقوقی داده شود که برفع زندان انجام وظیفه نمایند و چون در بودجه اداره زندان محلی برای این مصرف نبود معمولاً این وجوه از اعتبار مخفی اداره سیاسی داده می شد و برای پرداخت آنهم دفتری و لیستی در کار نبود. و بطور محرمانه بین اشخاص لازم تقسیم می شد و ۳۶۰۰۰ ریال مورد بحث هم به این مصرف رسیده است. در حالیکه از معرفی آن جواسیس حتی یک نفر از آنها هم اظهار عجز کرده و اگر اظهار او حقیقت می داشت چون تماس و ارتباط مستقیم جاسوسان مزبور در موقع پرداخت و قرض وجه باشخص ایشان که ریاست کل اداره زندان را داشتند خالی از اشکال نبوده است می بایستی از جریان این موضوع لااقل یکی از صاحبمنصبان زیر دست ایشان از قبیل عامری معاونشان یا سرتیپزاده مدیر زندان قصر یا نیکوکار مدیر توقیفگاه موقت و غیره مستحضر شده و در جریان تقسیم و پرداخت وجه به اشخاص معین دخالت کرده باشند در صورتی که از چنین امری اطلاع ندارند و بعلاوه اگر این وجه چنانکه آقای راسخ می گویند بطور حقوق داده می شده می بایستی هر ماهه یا هر چند مدت یکبار بطور ثابت و منظم گرفته و داده شده باشد در صورتیکه دفتر

۱- سیدفرهاد در زمان قدرت رضاشاه زندان قصر را شکست و بهراه عده زیادی از زندان قصر متواری شد. نصراله شیفته در روزنامه مرد امروز مطالبی زیرعنوان سه مرد عجیب (لورنس، سمینتو و سیدفرهاد) نوشت که بعدها بصورت کتابی منتشر شد و اطلاعات ناقصی از جریان زندگی و زندانی و فرار سیدفرهاد در آن کتاب آمده است.



محاسبات و چك‌های صادره از طرف متصدی اعتبار محرمانه شهر بانی چنین چیزی را حاکی نیست و بالجمعه از تقارن تاریخ درخواست و صدور چك مزبور با فوت سردار اسعد و كشف شدن مصرف يك قسمت از وجه مزبور که در اثر تحقیقات بازپرس ثابت و معلوم گردیده، مسلم است که این وجه فقط بمصرف پرداخت انعام به عاملین موثر قتل سردار اسعد مخصوصاً پزشك احمدی رسیده است و اما قسمتی که مصرف آن كشف و معلوم گردیده از این قرار است که محمد ابراهیم بيك پاسبان که قبلاً هم ذکر شد از بدو ورود سردار اسعد به زندان موقت تا دو روز بعد از فوت او متوالیاً در سر خدمت حاضر و مأمور مخصوص و مراقب زندان سردار اسعد بوده است، ضمن تحقیقات بازپرسی اقرار و اظهار نموده است به این که دو روز بعد از فوت سردار اسعد حسین نیکوکار مدیر زندان موقت مبلغ یکصد ریال به من داده و گفت که این را سر هنگک راسخ رئیس زندان برسم انعامی برای تو داده و امر کرده است که خودت هم نزد ایشان بروی و پس از آنکه من نزد رئیس رفتیم پالتوی سردار اسعد را از من خواست که رفته با كفش‌هایش از اتاق ۲۸ نزد رئیس برده و تسلیم نمودم. و آنگاه رئیس به من سفارش اکید کرد که قضیه سردار اسعد و جریان مربوط به او را نباید در جائی نقل و صحبت کنم و این موضوع باید محرمانه بماند و اگر کسی مطلع شود معلوم است که از طرف تو مطلب اظهار شده و حتماً اعدام خواهی شد و در این موقع سه روز هم بمن مرخصی داده شد که بروم استراحت کنم... و اگر چه حسین نیکوکار در قسمت يك دادن یکصد ریال مزبور اظهار محمد ابراهیم را تأیید ننموده چون اظهارات محمد ابراهیم به قرائن صدق است صحت آن غیر قابل تردید می باشد و مسلم است که نیکوکار به تو هم مسئولیت خود، و بمنظور فرار از تعقیب با نظریات دیگری خواسته است این حقیقت را اظهار کند، و لذا با در نظر گرفتن یکصد ریال پرداخت شده. به محمد ابراهیم و یادداشت مورخ ۱۲ فروردین سر هنگک راسخ و چکی که به مبلغ ۳۴۰۰ ریال صادر شده، و

اوضاع احوال قضیه شکی نیست که وجه مزبور به توسط سرهنگ راسخ صرف دادن انعام به عاملین قتل سردار اسعد شده و جزء اعظم آن هم به پزشک احمدی رسیده است و فرینه مهمی که این معنی را تأیید می کند رویه اداره شهر بانی در اشتباه و نظایر این مورد است، که بعدها در زمان ریاست آقای مختار راجع به مرحوم مدرس و نصرت الدوله و دیبا و شیخ خزعل بوقوع پیوسته و بطوریکه در پرونده های مربوطه که سال گذشته در دیوان کیفر مورد دادرسی قرار گرفت منعکس می باشد. کلیه عمال و مباشرین قتل های مزبور صریحاً در پرونده اقرار کرده اند با اینکه پس از انجام هر فقره قتل به هر یک از آنها مبلغی از محل اعتبار محرمانه شهر بانی برسم انعام پرداخت شده است.

و اما سفارش اکید سرهنگ راسخ به محمد ابراهیم باسبان دایر به کتمان و استتار و عدم افشاء اسرار مربوط بدفوت سردار اسعد و تهدید او به اینکه در صورت فاش شدن قضیه او رازنده نخواهند گذاشت نیز معلوم است که یکی از اقدامات احتیاطی دیگری بوده که از طرف آقای راسخ بمنظور استتار قضیه و امحاء آثار جرم بعمل آمده است. یک سلسله اقدامات احتیاطی دیگری که بمنظور استتار و امحاء آثار جرم از طرف شعبه عملیات محرمانه اداره پلیس که ظاهراً متصدی آن در آن زمان مقدادی معروف بوده، بعمل آمده است که آثار آن در پرونده مخصوص به سردار اسعد متشکله در آن شعبه که اکنون ضمیمه پرونده تحقیقات می باشد بقرار زیر است:

۱ - یادداشت شعبه مزبور بعنوان راپرت به رئیس کل تشکیلات

نظمیه به تاریخ ۱۳۱۱/۱۱/۱۳ به این عبارت:

محترماً معروض می گردد، امیر منصور پسر سردار محتشم به اتفاق یک نفر نوکر، و عبدالله خان گماشته سردار اسعد حاضر شده اند که در صورت اجازه برای حمل جنازه اسعد به اصفهان عزیمت نمایند و در زیر این ورقه بامداد نوشته شده، (بعرض رسید تصویب فرمودند) و در زیر این قسمت نوشته شده، (جواز صادر شد ۱۳۱۱/۱۱/۱۳ و پس از

آن نوشته شده، به نمره ۲۷ صادر گردید).

۲- پیش نویس تلگراف زیر صادر از همان شعبه عملیات محرمانه به عنوان آقای... قم و اصفهان و بهمان تاریخ شرح که «امیر منصور بختیاری به اتفاق عبدالله و علی نامان تحت مراقبت مأمور مخصوصی برای حمل جنازه اسعد عازم اصفهان به محض ورود عملیات و مرادات امیر منصور و گماشته گانش تحت مراقبت قرار داده شود پس از تدفین بیش از يك شب نباید توقف نماید.

۳- راپرت دیگری از شعبه مزبور بهمان تاریخ به رئیس کل تشکیلات نظمیه به این مضمون: «محترماً معروض می گردد، امیر منصور بختیاری و دو نفر همراهانش امروز ساعت ۱۴ و نیم جنازه سردار اسعد را از اداره متوفیات حمل و تحت مراقبت مأمور مخصوص، به اصفهان عزیمت نمودند. که از این رو معلوم می شود جنازه سردار اسعد که در صبح روز جمعه دهم فروردین از زندان به اداره متوفیات برده شده تا ساعت ۲۵ بعد از ظهر روز شنبه ۱۱ در متوفیات باقی مانده و در آن ساعت جعبه تابوت سر بسته به کسان او تحویل و در تحت مراقبت مأمور مخصوص بطرف اصفهان، از آنجا حرکت داده شده است.

۴- کشف تلگراف رمز نظمیه اصفهان بعنوان تشکیلات کل نظمیه مملکتی بتاريخ ۱۳۱۳۱۳۱۳ با امضاء حسین بدین مضمون که «دیشب وارد جنازه دفن، یوم جاری معاودت»

۵- راپرت دیگری از شعبه عملیات محرمانه بتاريخ ۱۳۱۳۱۵ به این عبارت «امیر منصور خان بختیاری که به اتفاق علی و عبدالله نامان گماشته تحت مراقبت مأمور مخصوص در تاریخ یازدهم جاری برای دفن جنازه اسعد به اصفهان عزیمت نموده بودند پس از دفن جنازه مراجعت و روز گذشته به تهران وارد گردیدند. استحضاراً معروض می دارد علی مردان خان بختیاری، تا مورچه خوار جنازه را استقبال نموده و اشخاص ذیل نیز در اصفهان برای تشییع و دفن جنازه حضور داشتند که اسامی ۲۱ نفر در ذیل راپرت نوشته شده است.

و اما اظهارات امیر منصور پسر سردار محتشم بختیاری که با جنازه به اصفهان رفته در نزد بازپرسی خلاصه این است که شجاع منشی امیر جنگ بمن تلفن کرد رفتم به منزل سردار اسعد دیدم خوانینی که در آن وقت آزاد بودند همه آنجا هستند و راجع به حمل جنازه مذاکره شد.

پدرم امر کرد که باید با جنازه به اصفهان بروی و از منزل سردار اسعد رفتم غسلخانه و آنجا اتومبیل نعش کش حاضر بود به اتفاق یک نفر سرمفتش و یک نفر مفتش و عبدالله پیشخدمت سردار اسعد حرکت کردیم، شب اول در قم ماندیم. و روز دوم تا شب ما را در مورچه خوار عمداً متوقف کردند برای آنکه شب وارد شهر شویم و به ورود شهر اصفهان مستقیماً از هزار جریب به تخت فولاد گذشته رسیدیم و آنجا دیدیم که عقیلی مأمور شهربانی قبلاً برای نظارت در دفن جنازه مستقیماً به اصفهان فرستاده شده است و در آنجا بود که موقع دفن جنازه او را دیدم و اظهار می کرد که برای کار شخصی خود به اصفهان آمده و تصادفاً آن موقع در تخت فولاد است و پس از دفن جنازه مفتش ها گفتند برویم و من رفتم به منزل برادرم و همان رئیس شهربانی اصفهان امر کرد که در آن شهر توقف نکنیم و به برادرم اجازه نداد که من ۲۴ ساعت در منزل او توقف کنم و صبح روز ۱۳ فروردین ما را از اصفهان به سمت تهران حرکت دادند و محمود فاروقی کارمند یکی از ادارات رسمی در اصفهان که سابق بر آن مستخدم سردار اسعد بوده و هنگام تدفین جنازه سردار اسعد حضور داشته است در نزد مستنطق چنین اظهار داشت که (موقع ورود جنازه سردار اسعد به اصفهان به پاس سابقه خدمت و احترام او من هم رفتم و امیر منصور بمن گفت که مفتشین میل ندارند شما باشید و شما بروید به تخت فولاد و من با درشکه رفتم آنجا تا جنازه را آوردند در جائی که مقبره خوانین است. وعده ای پاسبان و مفتش سوویل هم در آنجا بود، امیر منصور وعده ای در بیرون ماندند و پس از آنکه قبر کنده و حاضر شده من سر جعبه تابوت را شکستم جنازه

بنظر م سبک و کوچک آمد و خواستم که با دقت در آن نگاه کنیم دیدم قدری خون از دهان آمده و کفن خونی شده است، خواستم کفن را عوض کنم یکی از مفتش‌هائی که همراه جنازه از تهران آمده بود گفت لازم نیست به او گفتم وظیفه مذهبی ماست و قانع شد کفن دیگری آوردند که اولی را عوض کردیم در موقع غلطاندن جنازه دیدم که خیلی خشک و لاغر شده ولی قیافه نشان می‌داد که سردار اسعد است. اثر سیاهی که قدری هم سائیدگی داشت در بازوی راست او دیدم و خواستم کنجکاوی کنم مفتش مزبور که اسمش سیدحسین بود دست به شانه من گذاشت گفت بس است بیش از این دنبال نکن برایت خطر دارد. بالاخره جنازه را به قبر گذاشتم و مفتش نامبرده بازهم تعجب می‌کرد که کار را زودتر تمام کنیم و پس از اتمام کار آمدیم. پس بادر نظر گرفتن محتویات پرونده رسمی شعبه محرمانه، و گواهی دو نفر مذکور که شرح آن عرض شد نیز واضح و مسلم می‌شود که سردار اسعد به مرض طبیعی در نگذشته بلکه به کیفیتی که تفصیل آن بیان گردید به قتل رسیده و اقدامات احتیاطی معموله در حمل و تدفین جنازه او هم بمنظور استتار جرم و محو اضمحلال اثرات بزه بعمل آمده است و گر نه چه منظور عقلائی در بین بود که جنازه محبوسی را که در اثر يك عارضه طبیعی در محبس در گذشته است. اینقدر محاصره و مراقبت و محافظت کنند تا وقتی که در تاریکی قبر مدفون و اسرار نهفته مرگ دلخراش او هم با بدن ستم‌دیده‌اش در دامن خاک تیره دفن شود و چه مانعی وجود داشت برای آنکه کسان متوفی نتوانند مرده عزیز خویش را آزادانه به قبرستان خانوادگی خود حمل و دفن نمایند. بجز منظور اجتناب و احتراز از دسترسی پیدا کردن اشخاصی از بستگان و کسان متوفی یا اطباء و کارشناسانی به جنازه برای جلوگیری از اقدام احتمالی آنان به تشخیص و تحقیق علت واقعی فوت این مرد. سرگذشت يك خادم مشروطیت ایران و يك شهید راه آزادی و حریت که در تنگنای زندان بدست این دژخیم پزشک نما به فجیع‌ترین طرزی کشته شده و اینک روح

افسرده و غم‌دیده او در این تالار محاکمه حاضر و ناظر است و دادخواست خواهی می‌کند!

دلایل ثبوت و اثبات قضیه و شواهد و قرائن و امارات وقوع جرم و دخالت متهمین حاضر در ارتکاب آن بنحوی که ادعا گردیده خوشبختانه بقدری زیاد است که در قبال جزء بجزء وقایع و جریاناتی که بعرض رساندم ادله کافی موجود است که در ضمن قرار بازپرس و ادعانامه دادرسی تهران و توضیحاتی که اینجانب در محضر دادگاه بعرض رساندم مفصلاً ذکر شده است.

و کشف این دلایل را برای عملی که با کمال مهارت و زبردستی و بکار بردن جمیع مقدمات و وسائل لازم برای اخفاء امر از طرفیک مؤسسه دانا و توانا انجام شده است باید از معجزات عالم غیب و حقیقت و از آثار انتقام الهی بدانیم بهر حال فعلاً لازم نمیدانم راجع به یک یک دلائلی که در پرونده مضبوط است و بموقع خود مورد توجه و امعان نظر هیئت محترم دادگاه واقع می‌شود در اینجا دیگر چیزی عرض کنم مگر آنکه مدافعات آقایان و کلاء متهمین بعداً اداء توضیحی را از طرف بنده ایجاب کند فقط از میان دلائل و امارات استناد شده یکی از آنها را مناسب می‌دانم در اینجا تذکر بدهم و مضافاً به مطالبی که عرض شد توجه هیئت حاکمه را نسبت به آن بیشتر جلب کنم و آن موضوع فرار پزشک احمدی از ایران بعد از وقایع شهریور ماه ۱۳۲۰ و تغییر رژیم حکومت است که بدون هیچ سبب و جهتی طبق مدارک موجوده در پرونده در تاریخ دهم مهرماه ۱۳۲۰ از گاراژ قم تهران حرکت کرده با راه آهن به اهواز رفته از آنجا بدون تذکره و بطور قاچاق وارد خاک عراق شده، اسم خود را هم در آنجا تغییر داده، که در نامه نمرة ۱۶۵۶ اداره کل شهربانی فرار او بنحو مذکور که تصریح شده است و بالاخره در اثر اقدامات از طریق سیاسی به عنوان مقصر از دولت عراق مسترد و به ایران عودت داده شده، و تحت تعقیب در آمده است که این موضوع نیز یکی از امارات قویه مجرمیت او و کاشف

از خوف و هراس او را از تعقیب عملیات جنایتکارانه خود و گرفتار شدن به کیفر و عقوبت است.

«ماجرای قتل فرخی یزدی»

اینک می‌پردازیم به شرح وقایع راجع به قتل مرحوم محمد فرخی شاعر آزادیخواه که بعد از قضیه سردار اسعد هم از حیث تاریخ وقوع مقدم بر دو موضوع دیگری است که مورد ادعا واقع گردید، و هم از جهت دخالت پزشک احمدی در ارتکاب آن مقدم داشتش مناسبتر است.

در این قسمت پرونده کار و ضامین آن نشان میدهد که مرحوم فرخی از سال ۱۳۱۱ یعنی از موقع ورود به ایران و پس از مراجعت از مسافرت تحت نظر مأمورین اداره کار آگاهی قرار گرفته و شهربانی منتظر بدست آمدن بهانه‌ای از او بوده تا او را دستگیر و روانه زندان کند. از سال ۱۳۱۱ مرتباً حرکات و رفتارش زیر مراقبت بوده، و

خارج شدن از تهران و مسافرت برای او ممنوع شده بود.

شهربانی بقدری از فرخی وحشت داشت که چون چند روزی مأمورین رد و اثر او را گم می‌کنند فوری بوسیله تلگراف به تمام سرحدات و شهربانی‌ها دستور صادر می‌شود که از خروج او جلوگیری نموده، و مراقب مسافرت و حرکت او باشند.

نه تنها خود فرخی مورد مراقبت شدید مأمورین قرار گرفته بود بلکه تمام دوستان و آشنایان او و کلیه کسانی که با او مراوده می‌کردند تحت نظر گرفته شده بودند، بیست و دو نفر مأمور ثابت بعلاوه کلانتریها مأموریت مراقبت فرخی را داشتند. این وضع تا هشتم تیرماه ۱۳۱۵ ادامه داشت. در این تاریخ فرخی بر اثر تعقیب حقوقی یک نفر کاغذ فروش موسوم به رضا کتایچی که بمنظور وصول مبلغ سیصد و پنجاه تومان و کسری محکوم به ورقه اجرائیه صادر بنفع خود و علیه فرخی او را تعقیب کرده بود. از طرف شعبه اول اجرای محاکم بدایت تهران توقیف می‌شود. این اجرائیه که تاریخ صدورش ۱۳۰۹ ر ۶ ۳۱ یعنی ۶ سال قبل بوده و سالها را کد و متوقف مانده بود در تاریخ مهرماه ۱۳۱۴ به

جریان افتاده و به محکوم له اخطار شده است که نسبت به وصول محکوم به از شخص مدیون هر گونه تقاضائی دارید بنمائید و چون بر اثر این اخطار کتابچی تقاضائی نمی کند در اواخر ۱۳۱۴ اجرا از او مطالبه شدید می کند و سپس در اردیبهشت سال ۱۳۱۵ به مأمور دستور می دهند که مجدداً به محکوم له مراجعه نماید تا در صورتی که اجرای حکم تعقیب دارد تقاضا نامه خود را بدهد و نسبت به اجرای حکم که در حدود مقررات اجرا بوده کتابچی کاغذ فروش درخواست توقیف فرخی را می کند.

کتابچی در بیان این جریان نزد بازپرس می گوید تعجب کردم که چرا دوسیه های مردم را را کد گذاشته و پرونده اجرائی را تعقیب می کنند...

من دیدم که دولت نظر توقیف فرخی را دارد و اگر من تقاضای توقیف نکنم باعث زحمت من خواهد شد لذا تقاضای توقیف او را کردم و بدین منظور که بعداً وسائل استخلاصش را فراهم کنم لذا بزور و اصرار اجرا هر ماهی شش تومان بعنوان مخارج حبس او را از من می گرفتند و هر چه می گفتم که این پول را از من چرا می گیرید من که تعقیبی از خود ندارم توجهی به این قسمت نداشتم حتی میرزا علی خان سیاسی مدعی العموم استیناف وقت که با فرخی مربوط بود فرستاد دنبال من که قرار اقساطی بگذاریم و به دانش رئیس اجرا هم تلفن کرد و عباس مسعودی مدیر روزنامه اطلاعات نیز برای استفسار این مطلب مرا خواست و من جریان را به او گفتم و تذکر دادم که من تقصیری ندارم و نظر دولت بر این است که فرخی توقیف شود و اگر من هم تقاضای رفع توقیف او را بکنم او را از زندان آزاد نخواهند کرد... بهر حال من به اجراء گفتم که دیگر پولی بابت مخارج توقیف او نخواهم داد.

در این اوقات که گویا فرخی در توقیفگاه اداره ثبت اسناد محبوس بوده از شدت فشار و سختی يك روز بجان آمده و بقصد خودکشی

ترباک می خورد و طبیب قانونی و وکیل عمومی بدایت و کلانتر محل برای اقدام و معالجه او و تحقیق او میر و ندمعالجات موثر واقع می شود و فرخی چشم باز می کند و این کلمات را بر زبان می راند: « همه برای بزرگ کردن یک نفر کار می کنند من معتقدم که باید برای بزرگ کردن ملت کار کرد. من می میرم و افتخار دارم که در دم مرگ پول ندارم یک ذرع زمین ندارم و حتی یک فرش ندارم ».

این واقعه در روز ۱۴ فروردین سال ۱۳۱۶ بوقوع میرسد. کفر و ناسزاکه فرخی گفته بود بسمع آقای مختار می رسد و از طرف دیگر نماینده دادستان مراتب را به مدعی العموم گزارش می دهد در این ضمن فرخی بواسطه عدم تودیع و پرداخت مخارج روزانه توقیفش از طرف آن کاغذ فروش از زندان حقوقی آزاد می شود اما در عصر همان روز آزادی بنا به دستور رئیس شهر بانی او را مجدداً توقیف می کنند و همان روز قرار بازداشت او از لحاظ بیم تبانی و اهمیت جرم صادر می شود و بالاخره پس از ختم تحقیقات و احاله پرونده از اداره سیاسی به دادسرا باز پرس دادگستری قرار مجرمیت و دادگاه جنحه حکم محکومیت فرخی را به ۲۷ ماه حبس صادر می کند و در اثر رسیدگی استینافی دادگاه مجازات او را به سه سال حبس تأدیبی تشدید و ترقی می دهد. با وجود اینکه طبیب قانونی اظهار نظر می کند که فرخی در آن موقع بحال طبیعی نبوده و از نظر طبی و وضع مزاجش نمی توان او را مسئول دانست معیناً دستگاه دادگستری و قضائی در اثر تمایل و دخالت دست ناپاکی که می خواست فرخی را با تمسک و تشبث به این بهانه که پس از انتظار سالیان دراز بدست آمده بود در حبس نگاهدارد. جرأت آن را نمی کند که به مفهوم و مفاد بیانات فرخی و نظریه طبیب قانونی و پزشک معالج او توجه و اعتنائی بنماید.

چنانچه اشاره گردید، مدت ها بود که خیاط ماهر شهر بانی لباس اتهام و گناهکاری را برای پیکر فرخی دوخته و حاضر داشت و حادثه روز ۱۴ فروردین ۱۳۱۶ سبب شد که اداره پلیس آن لباس را بر شاعر

حساس بی‌باک پیوشاند. فرخی متهم شده بود به اسائه ادب به مقام سلطنت و این يك بزه عادی است نه سیاسی ولی در پرونده‌ای که در اداره زندان برای فرخی تنظیم شده بود چند جا دیده می‌شود که او را متهم به جرم سیاسی قلمداد نموده‌اند.

آیا اسائه ادب به مقام سلطنت جرم سیاسی است که اگر پلیس آقای مختاری این عمل را جرم سیاسی می‌دانست چرا فقط در مورد فرخی این طور تشخیص داده بود؟ اینها اموری نیست که تصادفی و مبنی بر اشتباه باشد بلکه کاشف حقیقی است که می‌خواسته‌اند وجود فرخی را خطرناک جلوه داده به این بهانه آزادی و حیات راز او سلب کنند.

پس از مدتی توقیف فرخی در زندان موقت او را به زندان قصر انتقال می‌دهند در آنجا هم از اظهار حقایق دست برداشته ماندنشیری که در سلسله است مدام نعره‌های انتقادی کشیده، شعر می‌سرود بر علیه اقدامات خلاف قانون متصدیان زندان و مأمورین شهربانی و بر علیه بیدادگری سخن می‌رانده است بقول این آقای نیرومند فرخی آتش-فشانی بود!

بالاخره رك گوئی‌ها و اشعار آزادیخواهانه انتقادات او از وضع حکومت شرکت او در اعتصاب زندان و اعلام گرسنگی بخصوص غزل هفت‌بیتی او به این مطلع:

بزندان قفس مرغ دل‌م کی شاد می‌گردد

مگر روزی که از این بند غم آزادی‌می‌گردد؟

۱ - این غزل فرخی را نیز کسانی که با شعر و ادب فارسی دوره معاصر آشنائی دارند بخاطر دارند و میدانند که یکی از بهترین کارهای فرخی است از اینرو دریغمان آمد که همه غزل در اینجا در اختیار برخی از خوانندگان نباشد بدین جهت تمام این غزل را در زیر میخوانید:

به زندان قفس مرغ دل‌م چون شاد میگردد

مگر روزی که از این بند غم آزاد میگردد

بقیه پاورقی در صفحه بعد

و اطلاع یافتن نیرومند و مختار به وسیله جاسوسانی که در زندان داشتند از این امور باعث می شود که نقشه از بین بردن فرخی طرح شود. اظهارات آقای مختاری در این زمینه در نزد بازپرس این بابتها که غیر ممکن بوده غزلی حاکی از اسائه ادب باشد و من گزارش آن را بعرض نرسانم چه شاه از جای دیگر اطلاع حاصل می نمود و من مورد مواخذه قرار می گرفتم و نیز می گوید که از زندانیان مورد اطهینان به امر مراقبت زندانیان دیگر بگمارند وقتی دستور دادم به این قبلا زندانیان انعام یا بطور شهریه چیزی داده شود بغیر از موضوع و از موضوع تحریک زندانیان به اعتصاب از طرف متهمین سیاسی هم باعث اتخاذ این تصمیم و تعیین مفتش در زندان شده بود و من ناگزیر از

ز آزادی جهان آباد و چرخ کشور دارا
 پس از مشروطه با افزار استبداد میگرد
 طپیدن های دلها ناله شد آهسته آهسته
 رسانگر شود این ناله ها فریاد میگرد
 شدم چون چرخ سرگردان که چرخ کجروش تاکی
 به کام این جفا جو با همه بیداد میگرد
 ز اشک و آه مردم بوی خون آید که آهن را
 دهی گر آب و آتش دشنه فولاد میگرد
 دلم از این خرابیها بود خوش زآنکه میدانم
 خرابی چونکه از حد بگذرد آباد میگرد
 ز بیداد فزون آهنگری گمنام و زحمتکش
 علمدار و علم چون کاوه حداد میگرد
 علم شد در جهان فرهاد در جان بازی شیرین
 نه هر کس کوه کن شد در جهان فرهاد میگرد
 دلم از این عروسی سخت میلرزد که قاسم هم
 چو جنگ نیوا نزدیک شد داماد میگرد
 به ویرانی این اوضاع هستم مطمئن ز آنرو
 که بنیان جفا و جور بی بنیاد میگرد
 ز شاگردی نمودن فرخی استاد ماهر شد
 بلی هر کس که شاگردی نمود استاد میگرد
 این زل را فرخی در زندان قصر سروده است، بیت نهم اشاره به عروسی ولیعهد وقت است.

صدور چنین دستور بودم.

خلاصه نتیجه این تصمیمات این بوده که فرخی را در ساعت ۱۷ روز ۱۶ خرداد ۱۳۱۸ از زندان قصر به زندان موقت انتقال داده، در کربدور چهارم اتاق ۲۴ بطور مجرد و انفرادی او را زندانی می کنند این نکته دقیق و مهم را باید تذکر بدهند که هر وقت لازم شدیکی از زندانیان را از بین برده قربانی تیردبخت را به مسلخ زندان موقت می آوردند و نیت شوم را در این محل عملی می ساختند. چه، در زندان قصر وسایل کار به این خوبی فراهم نبوده برعکس در محبس شهر سلولهای مرطوب، بیغولدهای تاریک، دخمه های ظلمانی، زوایای بی سرو صدا و بالاخره در قسمت بیمارستان آنکه یکی از اشعابات فلکه همان زندان است اتاق معروف به حمام ساخته و پرداخته بوده موضوع انتقال زندانی از قصر به شهر و از بالا به پائین یکی از موضوعاتی است که روی آن بیشتر تکیه می کنم و توجه هیئت حاکمه را نسبت به آن بیشتر معطوف می دارم زیرا این نقشه باید و اهریمنی درباره تمام اشخاص مورد خیانت بنوبت اجراء گردیده، و هر کدام قبل از کشته شدن این مرحله را طی کرده اند. آری سردار اسعد در روز پنجم فروردین ۱۳۱۳ فرخی در روز شانزدهم خرداد ۱۳۱۸ خانابای اسعد در روز چهاردهم شهریور ۱۳۱۷ و دکتر ارانی در روز بیست و هشتم شهریور ۱۳۱۷ هر یک به نوبه خود از زندان قصر به زندان شهر منتقل شده اند.

در مورد فرخی علت و موجب انتقال را آقایان نیرومند و مختاری هیچکدام توضیح نمی دهند و مسئولیت آن را هم به گردن می گیرند. نیرومند می گوید مختار دستور انتقال را شفاهاً بدین داده مختار این معنی را منکر است و می گوید نیرومند اشتباه می کند و من چنین دستوری صادر نکرده ام.

انتقال فرخی به زندان موقت و رفتاری که با او شده بمنزله اعزام او به جلوخان و آستانه مرگ بوده و بهمین لحاظ است که هیچ یک از این دونفر نمی خواهند مسئولیت انتقال او را بعهده بگیرند. به نظر من

دستور انتقال به امر آقای مختار صورت گرفته و اظهار بی اطلاعی ایشان در موضوع انتقال فرخی از زندان قصر به زندان پائین و از کریدور ۴ به اتاق حمام و زجر و آزاری که به او داده شده و بالاخره مأموریتی که راجع به او به پزشک احمدی محول گردیده قابل قبول نیست زیرا مختار به اقرار خودش از میان زندانیان و مأمورین زندان جاسوسهائی در آنجا داشته و هیچ امری از امور مهمه آنجا بر او پوشیده نمی مانده، بخصوص اموری که مربوط به اشخاص مورد نظر و برجسته از قبیل امثال فرخی و دکتر ارانی و اسعد باشد.

این است که آقای مختار پس از آنکه ضمن بازجویی و دادن دستور راجع به انتقال فرخی انکار می کند متوجه می شود که این اظهارش قانع کننده نیست و لذا چنین اضافه می کند که (و انگهی این امر در صورت صدور دستور از طرف من برخلاف مقررات نبود و ادارات سیاسی و آگاهی هم این دستور را می توانستند به زندان بدهند تا متهم در دسترس آنها قرار گیرد. ممکن است مذاکره این انتقال را رئیس اداره سیاسی با نیرومند کرده باشد).

باید از ایشان سؤال کرد آیا آوردن فرخی که به موجب حکم دادگستری به حبس تأدیبی محکوم شده بود از زندان قصر به زندان موقت و حبس کردن او در زندان انفرادی و مجرد با آنهمه فشار مخالف مقررات نبوده است؟ بعلاوه فرخی مدتها بود که محکوم شده و حکم محکومیتش قطعی گردیده بود و اتهام دیگری هم نداشت که اداره سیاسی یا اداره آگاهی بخواهند او را بمناسبت آن تعقیب کنند. اگر اتهام جدیدی برای فرخی تهیه شده بود پرونده اش کجاست در صورتی که نیرومند هم می گوید فرخی در زندان پرونده اتهامی نداشته است.

بعد از اینکه فرخی را به زندان موقت انتقال می دهند رفتارهایی که به دستور حسین نیرومند با او شده از این قرار است:

۱ - او را بطور مجرد و انفرادی محبوس می کنند

۲- جایش را در کریدور وحشتزای ۴ و اتاق مرطوب ۲۴ معین می کنند.

۳- در اتاقش را ففل و کلید آن را که معمولاً نزد پاس کریدور می ماند تحویل پایوران نگهبانی خارج زندان می دهند و بیش از روزی دو مرتبه یعنی مواقعی که می خواستند شام و ناهاری به او بدهند در اتاقش باز نمی شده و در این موقع هم غذای او با حضور یک نفر پایور و یک نفر مأمور بازرسی به او داده می شده و سپس مجدداً در اتاق او بسته و کلید به نگهبانی خارج داده می شده.

۴- پنجره اتاق فرخی را که مشرف به حیاط زندان بوده، مسدود می کنند.

۵- گردش و هواخوری که عموم زندانیان از آن بهره مندند برای او ممنوع می شود.

۶- از شست و شو و استحمام و اصلاح سرو صورت و عوض کردن لباس محروم می شود.

با این حال و با وجود اینکه وضع زندگی فرخی در نهایت سختی بوده، غذای کافی هم به او نمی رسیده و بعضاً آش بی رmq و غیر مغذی زندان را هم خودش به تصور اینکه مسموم ساخته اند ردمی کرده است. با اینهمه دست از حق گوئی خود بر نمی داشت و چون بعضی از خیراندیشان به او پیشنهاد می کردند که استغفار و طلب عفو کند فریادش بلند شده و می گفت:

«پیش دشمن سپر افکندن من هست محال
در ره دوست گر آماجگه تیر شوم»^۱

(۱) متن کامل شعر را در زیر می خوانید:

ترسم ای مرگ نیائی تو و من پیر شوم

وین قدر زنده بمانم که زجان سیر شوم

آسمانا زره مهر مرا زود بکش

که اگر دیر کشی پیر و زمینگیر شوم

بقیه پاورقی در صفحه بعد

فرخی در زندان مجرد مدت ۱۳۰ روز به این مشقت و سختی گذراند تا اینکه در روز بیست و یکم مهرماه ۱۳۱۸ او را از آنجا به بیمارستان زندان موقت انتقال دادند.

نیرومند اینهمه تضییقات را، به گردن رئیس زندان موقت و پایوران زندان و پاسبان‌ها می‌اندازد.

یک‌جا می‌گوید: «اینکه فرخی در کریدور ۴ به‌دستور من زندانی شده باشد، آن را تکذیب می‌کنم. زندانیان از هر مقامی که توقیف می‌شوند طبق دستور آن مقام نگاهداری می‌شوند و اگر می‌نوشتند که در مجرد باشد، رئیس زندان او را بطور مجرد زندانی می‌کرد» و در جای دیگر می‌گوید: «رفتار با فرخی در زندان مانند سایر زندانیان عادی بوده است، چون از طرف وزارت دادگستری به حبس مجرد محبوس شده بود» بار دیگر می‌گوید: «بله، وقتی که اشخاص برجسته را به زندان می‌آوردند رئیس زندان موقت با پایورنگهبان بوسیله تلفن

جوهرم هست و برش دارم و ماندم به غلاف
چون نخواهم کج و خونریز چون شمشیر شوم
میر میراث خوران هم نشوم تا گویم
مردم از جور بمیرند که من میر شوم
منم آن کشتی طوفانی دریای وجود
که ز امواج سیاست زیر و زیر شوم
گوشه‌گیرم اگر از اثر اندازد به
که من از راه خطا صاحب تاثیر شوم
پیش دشمن سپر افکندن من هست محال
در ره دوست گر آماجگه تیر شوم
غم مخور، ای دل دیوانه که از فیض جنون
چون تو من هم پس از این لایق زنجیر شوم
شهره شهرم و شهریه نگیرم چون شیخ
که بر شحنه ز شه کوچک و تحقیر شوم
کار در دوره ما جرم بود یا تقصیر
فرخی بهر چه من عادل تقصیر شوم
این غزل را فرخی در اواخر عمر خود در زندان قصر سروده است.

به من اطلاع می دادند تا اگر سرپاس مختار از من سؤالی نمود ذهنم برای جواب حاضر باشد».

در صورتیکه می دانیم فرخی محکوم به حبس مجرد نبوده، و چون نیرومند حبس او را در زندان مجرد اعتراف دارد و در خارج هم این حقیقت محرز است، و با تشکیلاتی که اداره زندان و قدرتی که شخص ایشان در زمان ریاست خود داشته، دبگری جز او صلاحیت اصدار چنین دستوری را نداشته، مستفاد از مجموع اظهارات او و این اوضاع و احوال آنست که صدور امر و دستور راجع به حبس انفرادی فرخی از ناحیه او بوده و چون اظهارات عده کثیری از گواهان مبنی است بر اینکه هیچ یک از پایوران زندان و مدیر زندان موقت بدون دستور و اجازه نیرومند نمی توانستند حتی در وضع زندانبان عادی تغییری بدهند، تا چدرسد به کسانی مانند فرخی و ارانی و غیره، و گواهان مذکور تمامی تضییقات را ناشی از دستور نیرومند معرفی کرده اند، بنابراین تقصیر او از جهت اجراء مجازات شدیدتر از مجازات مورد حکم درباره فرخی و اعمال اذیت و آزار نیست به او محرز است. و از آنجائی که هیچ یک از این اعمال بدون اطلاع و موافقت قبلی آقای مختار نمی توانسته است صورت بگیرد، چه مشارالیه بنا به اعتراف خودش جاسوس هائی در زندان داشته که از کلیه جریانات آنجا به او اطلاع می داده اند. و بیان نیرومند راجع به این قسمت هم به این بیان که «بعضی اشخاص در زندان مأموریت داشتند که جریان را به مقامات بالاتر و حتی اعلیحضرت گزارش می دادند،» مؤید گفته مختار در این خصوص است. بنابراین معاونت ایشان از جهت بعث و تحریک نیرومند به ارتکاب جرائم مزبور مسلم است.

در زندان مجرد، فرخی رفته رفته قوایش به تحلیل رفته تا اینکه بر اثر محرومیت از غذای ویتامین دار، و هوا و نور و ضعف فوق العاده و تب به او عارض می شود. و دکتر هاشمی پزشک زندان وقت پیشنهاد می کند که او را به بیمارستان همان زندان منتقل کنند. لذا در ساعت

۱۴ و نیم روز بیست و یکم مهرماه ۱۳۱۸ مطابق با آخر ماه شعبان عربی، او را از زندان مجرد کریدور چهار خارج نموده، به بیمارستان می‌برند. در مدخل این قسمت که مریضخانه زندان است، و بطوری که قبلاً عرض کردم یکی از انشعابات فلکه ایست که کریدورهای تحتانی زندان همه مثل شعاع‌های یک دایره از آن فلکه جدا می‌شوند. بلافاصله پس از ورود به آنطرف یک در آهنین که فاصله بین فلکه و قسمت مریضخانه است، در سمت چپ یک اتاق کوچکی واقع شده که وقتی در آن را باز می‌کنند، ابتدا یک محوطه کوچکتیری که در یک سمت آن یک روشویی با شیر قرار دارد. و یک طرف دیگر آن گویا یک مستراح کوچک دیده می‌شود. و به قرار معلوم آن فضای کوچک موقعی که آن را با اتاق متصل به آن بمنظور ساختن یک حمام برای مریضخانه می‌ساخته‌اند بعنوان رخت‌کن حمام که فعلاً هم آثار مختصری از لوله‌کشی حمام در آن دیده می‌شود، در ورود به این اتاق حمام از راهرو و مریضخانه است که باز می‌شود، وارد رخت‌کن می‌شوند. و سپس در دیگری میان قسمت رخت‌کن و اتاق حمام است که با باز کردن آن وارد خود حمام می‌شوند. این یگانه پنجره‌ای که اتاق حمام را روشن می‌کند، مشرف به حیاطی است که چون اتاقهای دیگر مریضخانه به آن حیاط نگاه می‌کنند، معروف است به حیاط مریضخانه. خلاصه وضعیت این محل بطوری است که اگر یک نفر در اتاق حمام باشد و در بین آن و رخت‌کن و راهرو مریضخانه بسته باشد، هیچ صدائی از آنجا به خارج نمی‌رسد. و چون از ابتدا این حمام براه افتاده و یک محوطه محصور است در داخل مریضخانه، به این واسطه بعضی اوقات به قسمی که برای فرخی مورد استفاده واقع شده، اشخاصی از زندانیان مریض را در آن جامی داده‌اند. اما بطور کلی باید گفت که مریضخانه دارای چند اتاق وسیع بزرگ است که در هر کدام چند تختخواب برای بیماران گذارده شده، و معمولاً مریضها را با همدیگر در آن اتاقهای خوابانند، بدون آنکه تفاوتی بین اتاقها یا شخصیت بیماران ملحوظ شود. مقصود این است که اگر در قسمت

زندان جای محبوسین انفرادی و عمومی فرق دارد و از هم جدا است، در قسمت مریضخانه این امتیازات در کار نیست. و مریض هر کس باشد، برای آنکه علی‌الدوام در تحت مراقبت پرستار و معاینه طبیب بتواند قرار گیرد، در همان اتاق‌های وسیع آفتاب‌گیر چند تخت‌خوابی، بستری و خوابانده می‌شود.

اما فرخی را برخلاف معمول، در موقع انتقال به مریضخانه به آن اتاق‌ها نمی‌برند. بلکه در اتاق حمامی که شرح آن ذکر شد، تخت‌خواب علیحده‌ای برای او می‌گذارند. و او را در آنجا بطور انفرادی و مجرد می‌خوابانند. و چون بنا به گواهی مطلعین، انتقال فرخی به بیمارستان محرمانه بوده، برای آنکه کسی از سمت حیاط مریضخانه بوجود فرخی در آن اتاق پی‌نبرد و از سرگذشت مرموزی که باید در داخل آن اتاق واقع شود، چیزی به‌خارج سرایت نکند، کلیه شیشه‌های پنجره آنجا را که بطرف حیاط داشته، گل سفید می‌مالند و در ورود آن را هم که عبارت از در اولی راهروی مریضخانه، رخت‌کن حمام باشد، قفل می‌کنند. و به‌دستور نیرومند کلید آن را تحویل پایور نگهبان خارج زندان می‌دهند.

مستنطق از احمدی می‌پرسد که در مواقع مرگ بیچه کسی گزارش می‌دادی، احمدی در جواب می‌گوید: «فقط به رئیس بهداری گزارش می‌دادیم».

احمدی البته قاعده معمولی در نظرش بوده، و از این جهت گفته که به رئیس بهداری گزارش می‌دادم. اما یادش نبوده که در مورد مرحوم سردار اسعد با اینکه منکر هر گونه دخالتی شده، در روز دهم فروردین گزارش به رئیس زندان داده و در آن نوشته که سردار اسعد از ده روز قبل مبتلا به سکت قلبی شده و تحت معالجه بوده، ولی مفید واقع نگردیده و فوت کرده است.

مستنطق وقتی این جواب را از او می‌شنود، می‌گوید گزارشی که به رئیس زندان داده‌اند، ارائه می‌شود چه می‌گوئی. احمدی یکدفعه

به یاد آن تصدیق و حاضر شدن در زندان برای دادن تصدیق می افتد، و میگوید: من فراموش کردم بگویم، حالا می فهمم باید به رئیس زندان هم گزارش داد. دروغگو کم حافظه است. در محکمه هم فراموش کرد که نزد مستنطق چه گفت. زیرا مکرر در مکرر در جواب سئوالات رئیس محکمه می گفت: «ما فقط با رئیس بهداری سرو کار داشتیم، و به او گزارش می دادیم. و حتی گفت رئیس زندان چه کاره است. ای احمدی، چه جوابی داری بدهی.

بعد می گوید: من از معالجه سردار اسعد هیچ اطلاعی ندارم، این یادداشت معمول زندان است که باید نوشته شود، و در صورتیکه خود او تصدیق به کسالت سکنه قلبی داده است، بلی در مورد سکنه قلبی راست می گوید. که معمول زندان این بوده که احمدی تصدیق بدهد. در چند سطر او می گوید این گزارش از روی اظهارات انفرمیه نوشته می شود، چون انفرمیه از کلیه جریان اطلاع دارد، در صورتیکه قبلاً گفته دکتر مافوق می دهد. حالا می گوید به حرف انفرمیه قناعت می شد. و بلافاصله می گوید این اظهارات انفرمیه را در آن روز شنیده، و این گزارش را نوشته ام. پس صدور این تصدیق را در اثر اظهارات انفرمیه می داند، و این هم خلاف واقع است. و حتی احمدی منکر شناسائی سردار اسعد می شود، در صورتیکه دوباره، یک دفعه با نیکوکار و یک دفعه با سلطان جعفرخان، به نمره سردار اسعد رفته، و معقول نیست سردار اسعد را نشناخته باشد. بلافاصله احمدی حرف خود را، یعنی دادن گواهی را بر طبق اظهارات انفرمیه عوض می کند، و می گوید من علت فوت را نمی دانم، فقط از صحبت های رئیس بهداری و رئیس مافوق یعنی دکتر مافوق که معالجه کننده بوده اند، علت عادی شنیده، و روی نظریه آنها اطمینان پیدا کرده، و گواهی نامه و گزارش داده ام) کذب این مطلب محتاج به بیان نیست زیرا، اولاً رئیس بهداری و دکتر مافوق صحبتی نکرده اند که او بشنود. و او را به شهادت پاسبان ها و مأمورین بعد از ظهر روز جمعه دهم آورده اند که تصدیق بدهد و او در حضور محمد

صالحیان و راسخ و سلطان جعفر خان تصدیق را نوشته و داده و رفته است و در آنجا غیر از خودش دکتري نبوده.

۲ - دکتري مافوق در کار نبوده، زیرا دکتري سردار اسعد را معالجه نمی کرده و سردار اسعد مریض نبوده و از موقع آمدن به محبس شماره يك، فقط به شهادت دفاتر و اشخاص احمدی سہبار او را دیده است.

۳ - روز دهم جمعه بوده و تعطیل، و رئیس بهداری و دکتري مافوق اصلا در اداره نبوده اند تا راجع به مرض صحبتی کرده باشند که اوشننده و اطمینان یافته باشد. و این مخالف با اظهارات قبلی اوست که می گوید به استناد اظهارات انفرمیه تصدیق دادم.

در صفحه ۳۶۴، مستنطق از او می پرسد «شما گفتید بواسطه روز جمعه، و نبودن دکتري مافوق بدستور رئیس بهداری جنازه را معاینه کرده و گزارش داده ام. در صورتیکه خودتان اعتراف دارید رئیس صحیه بواسطه تعطیل در اداره نبوده، چگونه ادعای کنيد به دستور او گزارش داده شد؟» احمدی از جواب عاجز می ماند و همین جاست که وقتی او از جواب دادن عاجز می شود، در يك امر ساده چندین قسم جواب مختلف می دهد. يك حقیقتی را هم تذکر می دهد و آن این است که می گوید «نظیر این قضایا زیاد اتفاق افتاده». البته منظورش از نظیر این قضایا، قضیه مرحوم سردار اسعد و سکنه های قلبی، و مردن های غیر طبیعی و دادن تصدیق های خلاف واقع بوده است. ای بیچاره آنهایی که در زیر چنگال این بی رحم جان دادند. احمدی برای اینکه خوب خودش را رسوا کند، اظهاراتی در نزد مستنطق نموده که بخوبی واضح می دارد، در آن چند روز و آن نیمه شب يك امر خلاف قانونی و يك جنایتی صورت گرفته که از صورت عادی خارج بوده، مستنطق می پرسد در آن روز دو انفرمیه در بهداری زندان بودند. یکی نعمت الله و دیگری حکمت پور. از کدام يك از دو نفر پرسیدی» جواب می دهد: «شاید تلفن رئیس صحیه بوده»، خلاصه گاهی به انفرمیه و گاهی به مافوق

طبيب زندان، و بالاخره به رئيس صحيا متوسل می شود. و از اين اظهارات متناقص، بخوبی می توان فهميد که در مقابل يك حقیقتی جز حرف های نامربوط زدن چاره نمی بیند.

در صفحه ۳۶۶، مستنطق از او می پرسد «دکتر جهان بخش آن روز جمعه تا ساعت ۱۲ در بیداری بود. با بودن دکتر شما چرا اجازه نامه دفن صادر کردید. و گزارش فوت را به اداره زندان داده اید.» در اینجا لازم است دلایل وقوع جرم و توجه اتهام به احمدی مورد بررسی قرار گیرد، به این جهت مورد بحث را در دو قسمت عرض می کنم:

اول، اثبات اینکه فرخی کشته شده، و قاتل او پزشک احمدی است. دوم، اینکه آقایان مختار و نیرومند هم در این کار دخالت داشته اند. در قسمت قتل فرخی دلائلی که صحت ادعا را ثابت می کنند، از این قرار است:

اولاً طبق گواهی شهود، اتاق حمام محلی نبوده است که عادتاً در آنجا مریض، و بخصوص مریضی را که هیچگونه مرض و اگیرداری نداشته، بستری کنند. و این امر که در مورد فرخی بطور غیر معمول و استثنائی واقع شده است، می رساند که سوء قصدی بر علیه او بوده، و می خواسته اند نیت شوم خود را در محل خلوت و جائی که در منظر و مرآی بیماران دیگر و کارکنان مریضخانه نباشد، انجام دهند. نیرومند ضمن تحقیقات باز پرس، در توجیه این امر اظهار داشته که بستری کردن فرخی در اتاق حمام، يك عمل استثنائی نبوده، بلکه مدت ها قبل هم دو نفر زندانی از عشایر به همان کیفیت در آن اتاق خوابانده شده بودند. و این دفاع بنظر بنده مؤثر نیست. زیرا با قبول اینکه از ابتداء ساختمان این توقیفگاه و بیمارستان يك یا دو نفر در آنجا بستری شده باشند، معمول است که این خود امری غیر عادی بوده و انگهی از قراری که شایع است همان دو نفر هم بسر نوشت فرخی دچار شده، اتاق حمام دخمه مرگ آنها بوده است.

ثانیاً - انتقال فرخی از کربدور به اتاق حمام مریضخانه، و خواباندن او در آنجا بطور محرمانه، و گل سفید مالیدن به شیشه‌های پنجره آن اتاق که بسمت حیاط مریضخانه (باز می‌شد) و قفل کردن در حمام و سپردن کلید آن به مأمور مخصوص زندان، یا پایور آنجا بنحوی که از اختیار مأمورین بهداری و مریضخانه خارج باشد و قید به اینکه رئیس توقیفگاه یا پایور دیگری در موقع دادن غذای فرخی در اتاق او راباز و حضور پیدا کنند نیز مؤید دلیل اول است.

در تحقیقات بازپرس، از بین متهمین فقط نیرومند در تعلیل این امور غیرعادی کوشیده و خلاصه گفته است که چون فرخی محکوم و قبل از انتقال به مریضخانه هم در حبس مجرد بوده، لذا در بیمارستان هم می‌بایستی در اتاق انفرادی بستری شده باشند و بعلاوه از نظر عدم سرایت مرض و عدم تبانی هم خواباندن او بطور انفرادی لازم بوده است. غافل از اینکه فرخی نه به حبس مجرد محکوم بوده، نه اتهام تازه داشته که احتمال تبانی او با کسی برود و نه دارای مرض مسری بوده است و از طرف دیگر می‌دانیم که کتر ارانی را که می‌گویند مبتلابه تیغوس بوده، در اتاقهای عمومی همین بیمارستان خواباندند که از این جا معلوم می‌شود در مورد امراض و اگیردار هم چنین احتیاطی رعایت نمی‌شده است که مریض را بطور جداگانه‌ای بستری نمایند.

ثالثاً - فرستادن و مأمور کردن بهزادی انفرمیه و سینکی پرستار به خارج برخلاف مقررات نگهبانی و نظامات بیمارستان بوده است، زیرا بر حسب معمول برای عیادت و معاینه پایوران و اعضاء شهربانی در خارج با معاینه یک مریض در زندان نسوان می‌بایستی پزشک از بهداری کل شهربانی درخواست و اعزام شده باشند نه از بیمارستان زندان وقت که فقط همان دو نفر را در آن روز داشته و ناملاحظه اینکه پزشک احمدی همه روزه عادتاً تا ساعت شش بیشتر در آنجا نمی‌مانده مأمور کردن و اعزام آن دو نفر به خارج مستلزم خالی ماندن و بی سرپرست و پرستار ماندن بیماران موجود در مریضخانه بوده است و انگهی بطوری که در

نتیجه تحقیق از بهزادی و سینکی معلوم گردیده، سلطان متنعیم پایش در رفته بوده و مریض زندان زنانه هم فقط دندانش درد می کرده و اهمیت و فوریتی ایجاب نمی کرده است که در آن ساعت پزشکیار برای اولی و پرستار برای معالجه دومی فرستاده شده باشد و تازه معلوم نیست مشهدی علی سینکی پرستار که يك آدم بی سواد و بی اطلاع از کار طبابت یا دندان وی بوده چه کمکی به آن مریضه دندان دردی می توانسته است بکند.

رابعاً - عدم ثبت وقایع ورود و خروج بهزادی و سینکی در دفاتر نگهبانی داخل و خارج زندان.

و همچنین عدم ثبت ورود و خروج سینکی در دفتر زندان نسوان دلیل بر این است که می خواسته اند امور مربوطه به این توطئه مستور و مکتوم بماند و الا بطوری که آقایان راسخ و نیرومند هم در محضر محکمه تصدیق نمودند به اینکه امور واقع در زندان ها از جزئی و کلی باید در دفتر کشیک ثبت شود باید پرسید که علت عدم ثبت وقایع مذکور چه بوده است؟

خامساً پزشك احمدی معمولاً در ساعت شش از زندان خارج می شده، حتی بعضی روزها زودتر از این ساعت هم می رفته و بطوری که خودش نیز در محضر دادگاه بیان کرده، هیچگاه اتفاق نمی افتاد که بعد از خروج از زندان و رفتن پی کار خود در همان روز مجدداً به زندان مراجعت کند. اما در روز ۲۴ مهر ماه ۱۳۱۸ مسلم است که برخلاف عادت تا ساعت ۷ بعد از ظهر در زندان توقف نموده، در این ساعت خارج گردیده مجدداً در ساعت ۷٫۵ برگشته سپس در ساعت ۸ برای آخرین نوبت در آن روز خارج شده است که ثبت شدن این مراتب در دفتر نگهبانی خارج زندان حاکی از جریان مزبور است و این جریان که برخلاف معمول بوده حتی باعث تعجب مأمورین نگهبانی در آن روز هم شده است در محضر دادگاه احمدی صحت مندرجات دفتر نگهبانی خارج زندان را در قسمت ورود و خروج خود بشرح

مذکور نفی کرده و گفت برخلاف واقع نوشته‌اند و علت نداشته است که من در ساعت ۷ بروم و بعد از نیم ساعت دوباره برگردم ولی در تحقیقات بازپرس صحت مندرجات دفتر نگهبانی راجع به رفت و آمد خودش را تصدیق نموده راجع به علت آن اظهار کرده است که برای دریافت حقوق خود رفته و برگشته است در صورتی که نهایت مستبعد است که حقوق اعضاء شهربانی را در روز ۲۴ ماه مزبور در ساعت ۷:۵ که قرینه دو ساعت از شب گذشته است پرداخت کرده باشند و بعلاوه همین اختلاف گوئی هم دلیل دیگری است بر دروغگوئی او و اینکه فرار از تعقیب و مجازات از اظهار حقیقت امر خودداری دارد. سادساً احمدی در تحقیقات دادگاه و همچنین نزد بازپرس گفته که مطلقاً فرخی را نمی‌شناسم و به اتاق او در مریضخانه نرفته‌ام و اتاق حمام را هم ندیده‌ام در صورتی که در محضر دادگاه راجع به قسمت اخیر خلاف آن را اظهار داشته و اقرار کرد به اینکه آن اتاق را دیده است و معلوم است که کلیه اظهاراتش برای فرار از مجازات بوده زیرا گواهان شهادت داده‌اند به اینکه مشارالیه کراراً به اتاق فرخی رفته و مندرجات دفتر بیمارستان هم حکایت از این معنی می‌کند. فرخی در زندان موقت شهرت و معروفیتی داشت که عموماً او را می‌شناختند و باور کردنی نیست که احمدی حتی اسم او را هم نشنیده باشد احمدی می‌گوید وظیفه من در زندان رسیدگی به مریض‌های سرپائی کریدورها و دخالتی به‌معالجه و تداوی مریض‌های بستری نمی‌کردم و این اظهار او بطور کلی و بغیر از چند مورد استثنائی صحیح است. زیرا معلومات و اطلاعاتی که از عهده معالجه مریض‌های حسابی برآید نداشته، معهداً بطوریکه مندرجات دفتر بیمارستان و گواهی گواهان تأیید می‌نماید مشارالیه برای معالجه فرخی و دخالت در کار او در قسمت بعد از ظهرها معین شده بود و به اتاق فرخی هم رفته است.

سابعاً احمدی می‌گوید من تا بحال آمپولی ولو آمپول کانفر

هم به مریض‌ها تزریق نکرده‌ام و به این قبیل کارها دخالت نمی‌کردم. در صورتیکه علی سینکی شهادت داده که احمدی بمن گفت تو به زندان نسوان می‌خواهی بروی برو و من آمپول فرخی را می‌زنم در مراجعت به مریض‌خانه هم که وقتی آمدم احمدی رفته بود دیدم آمپول کانفری که قرار بود به فرخی تزریق شود در محل خودش نیست و معلوم بود که احمدی آن را برداشته است و فتح‌الله بهزادی پزشک‌یار سابق الذکر می‌گوید:

«هیچ سابقه نداشته است که احمدی آمپول را از سینکی یا انفرمیته‌های دیگر بگیرد و خودش به بیمار تزریق کند و در مورد فرخی این عمل او بطور استثنائی بود.»

ثامناً سرپاسبان محمود رضائی که در روز ۲۴ مهرماه ۱۳۱۸ و شب ۲۵ آن ماه که مأمور نگهبانی داخل زندان موقت بوده اظهار داشته است که کلید اتاق فرخی نزد من بوده و عنایت‌الله شبیانی مأمور بازرسی و داخل زندان آن را می‌گرفت و در اتاق حمام را که فرخی در آن بود باز می‌کرد و نجات‌الله پاسبان که در آن روز کلیددار هشت زندان موقت بوده، شهادت می‌دهد که پس از مراجعت احمدی به زندان در ساعت ۷:۵۰ عنایت‌الله شبیانی در اتاق فرخی را باز کرده و احمدی به داخل آن رفت. عنایت‌الله شبیانی و محمود رضائی هم گفته‌هایی نجات‌الله را تصدیق کرده و کلیه گواهان مزبور تأیید کرده‌اند که احمدی پس از خروج از اتاق فرخی در آن رابسته کلید آنرا به محمود رضائی داده، بنابراین از احمدی باید پرسید که بین ساعت ۷:۵۰ و ۸:۰۰ بعد از ظهر در اتاق فرخی چه کاری داشته و تا آن ساعت شب چرا در زندان مانده، و اگر بطوری که به علی سینکی گفته بود این زحمت را بخاطر فرخی و تزریق آمپول کانفر به او قبول نموده است چه آمپولی به او زده که پس از تزریق آن فرخی که بنا به شهادت دکتر هاشمی و کلیه کارکنان بیمارستان و توقیف‌گاه موقت دارای مرض سختی نبوده که مردن او بواسطه آن پیش‌بینی شود مرده است؟

بالاخره فرار احمدی به خاک عراق بدون تذکره و تغییر اسم خودش در آنجا و سایر قرائن و اماراتی که مشروحاً ضمن قرار بازپرس و اعدانامه دادستان تهران ذکر گردید، کشته شدن فرخی و انجام قتل مزبور را بدست احمدی روشن و محرز می‌دارد.

اما دخالت داشتن مختار و نیرومند در این قتل بطوری که قبلاً عرض شد و از مجموع تحقیقات حاصله و اوضاع و احوال هم مستفاد می‌شود، کوچکترین اثری در امور زندان بر این دو نفر پوشیده نبوده زیرا هر دو برای کسب اطلاع و استحضار از جریانات امور آنجا در زندان جاسوس‌هایی داشته‌اند.

چنانکه نیرومند ضمن بازجوئی در این خصوص می‌گوید «من میدانستم رئیس شهربانی جاسوس‌هایی در زندان دارد و احیاناً پلیس‌های مخفی را به اسم مجرم زندانی می‌کنند تا اوضاع زندان را بعد از آنها پیرسند» و آقای مختار هم اظهار داشتند که به رئیس زندان دستور داده بودم بر زندانیان مفتشینی بگمارد و با ملاحظه اینکه فرخی در نظر متهمین نامبرده از زندانیان عادی نبود و جزئیات وقایع و امور راجعه به او تحت مراقبت و مواظبت شدید آنها بوده است علی‌التحقیق از سرگذشت فرخی در زندان موقت از روزی که از زندان قصر به آنجا منتقل گردیده، تا روزی که از کریدور زندان موقت به مریضخانه و اتاق حمام انتقال داده شده و با تشریفات و تزیینات مخصوصی شیشه‌های پنجره‌اش گل سفید مالیده و خودش در آنجا منفرداً بستری شده، مختار و نیرومند هر دو مستحضر بوده‌اند.

نیرومند معترف است که از وضع بستری شدن فرخی در اتاق حمام اطلاع داشته ولی سرکشی به او را در آن اتاق منکر گردیده است. در حالی که مندرجات دفتر بیمارستان و شهادت نویسنده آن خلاف این معنی و رفتن او را به آن اتاق در ایامی که فرخی هم در آنجا بوده، ثابت می‌کند مشارالیه می‌گوید فرخی مانند بیماران دیگر در تحت مراقبت و پرستاری و اختیار کارکنان بیمارستان بوده در صورتی

که با دلایل که قبلاً به عرض رسید خلاف این قسمت مبرهن است و اظهار او به این که قفل کردن در اتاق فرخی در مریضخانه طبق دستور مدیر زندان موقت بوده است نیز با توجه به مراتب معروضه و شهادت عموم پاسبانان و پایوران زندان موقت دائر به این که هیچ عملی از این قبیل بدون دستور شخصی نیرومند در باره یک نفر زندانی اجرایی شده است مردود می باشد و رویهم رفته از مجموع قرائن و اوضاع و احوال مذکوره و ثابت بودن قتل فرخی بدست پزشک احمدی با ملاحظه سوابق فرخی و نظر خاصی که اداره شهربانی با او داشته و با ملاحظه اینکه پزشک مزبور شخصاً با قتل خود عداوتی نداشته که به میل خویش اقدام به کشتن او نموده باشد بالضرورة اقدام او به این جرم بایستی در نتیجه بعث و تحریک از طرف مختار و یا تسهیل و سائلی واقع شده باشد که از طرف نیرومند به شرحی که تفصیلاً به عرض رسیده برای موفقیت احمدی در اجراء عمل اعمال شده است و لذا معاونت متهمان نامبرده در قتل فرخی مسلم است. اما چگونگی قتل دکتر ارانی.

«ماجرای قتل دکتر تقی ارانی در زندان موقت شهربانی»:

اما تفصیل کار دکتر ارانی... این جوان که پس از تکمیل تحصیلات عالی خود در اروپا یکی از فاضل ترین و برومندترین ایرانیانی بوده که به ارمغان آوردن چیزهای بی معنی و فاسدی از مظاهر تمدن غرب برای هموطنانش قناعت نکرده و با ذخیره علمی و عملی ذیقیمت و پربهائی به ایران برگشته بود افکار آزادی طلبانه ای داشت و برای نشان دادن راه تمدن واقعی و ایجاد نهضت فکری قدم هائی برمی داشت که از آن جمله انتشار مجله ای بنام «دنیا» بود در این مجله با سانسور شدیدی که آن اوقات از طرف شهربانی نسبت به کلیه مطبوعات بعمل می آمد چیزی که برخلاف مصالح کشور و سیاست وقت باشد فوشته نمی شد و مسائلی که در آن مورد بحث قرار می گرفت اگر اجتماعی هم بود بیشتر جنبه علمی داشت.

(۱) ظاهراً باید مقتول باشد نه قتل.

مثلاً می نوشت «صلح و آزادی هدف مشترک تمام جوانان ترقی خواه دنیا است. فایسشم آخرین اسلحه حفظ منافع طبقاتی است، در دنیای امروز اقلیت نسبت به جامعه فقط حق و اکثریت فقط وظیفه دارد. ولی باید بزودی تمام افراد نسبت بدان هم حق و وظیفه پیدا کنند:» شهربانی از این حرفها خوشش نمی آمد طبقه حاکمه دوست داشت که همه مانند گوسفند رام و مطیع باشند هر زوری و ظلمی می بینند دم نزنند. بقول دکتر ارانی آنها عقیده داشتند که اکثریت بشر جاهل است و باید جامعه را مانند یک گله گوسفند اداره کرد.

روی همین حرفها بطوری که می دانیم دکتر ارانی با عده ای قریب پنجاه و چند نفر از همین قبیل جوانان و عناصر به اتهام داشتن مرام و تشکیلات و تبلیغات اشتراکی مورد تعقیب شهربانی واقع شدند و پس از یک مدت طولانی که اداره سیاسی شهربانی در اطراف اتهام آنها تحقیق می کرد پرونده ایشان که معروف به پرونده ۵۳ نفر شده به دادگستری احاله گردید و در دادگاه جنائی وقت به استناد قانونی که برای این موضوع وضع و به تصویب رسیده بود هر یک به مدتی حبس محکوم شدند و از آن جمله دکتر ارانی که هادی و قائد آنها شناخته شده بود به ده سال حبس مجرد محکوم گردیده روی این جریان بود که ارانی در هیجدهم اردیبهشت سال ۱۳۱۶ از طرف اداره شهربانی توقیف شد در زندان هم ساکت نشست و با آنکه می خواستند او را مانند گاليله به زانوی استغفار دریاورند تسلیم نشد. در تمام مدت زندانی بودن خود بر علیه بیدادگری های عمال شهربانی مبارزه کرد و با منطق قوی که داشت افکار آزادیخواهی را بین زندانیان و حتی پاسبانها ترویج می کرد. با وجود اینکه آثار شکنجه و عذاب هنوز در بدنش باقی و مشهود بود با شجاعت و شهامت تمام در روز محاکمه اش علناً مظالم و قانون شکنی های شهربانی را تشریح و اعلام کرد در لایحه دفاعیه خود که رونوشت آن از طرف دادسرای استان به دادگاه تقدیم شده است حقایق را بالصراحه نوشت که در آتمسفر آن روزها گفتن

یکی از جملات آن واقعاً به مثابه بازی کردن با خون خود بود.

جمله تاریخی مستر روزولت رئیس جمهوری ممالک متحدیه آمریکا در سفری که اخیراً به ایران نمود به مارشال استالین این بود که مدافعین استالین گراد واقعاً دلی از پولاد داشتند... بنده هم باید بگویم با این دفاعی که دکتر ارانی در آن محاکمه کرده و شدیداً شهربانی را مورد حمله قرار داده است واقعاً دل شیر داشته است. از تمام گناهاش گذشته این جسارت تجری او برای شهربانی آن روز قابل عفو نبود و چنین عنصر خطرناکی نمی بایست زنده بماند این بود که با اعمال زجر و آزار و انواع فشارها و محرومیت‌ها مقدمات و وسائل مرگ تدریجی او در زندان تهیه دیده شد.

حال قسمتی از شکنجه‌هایی را که به دکتر ارانی وارد شده از زبان خود او بشنویم. دکتر ارانی در دفاعنامه خود چنین می گوید:

۱- «... مرا با تصمیم عامدانه برای کشتن بکلی عریان کرده، در یک سلول مجرد مرطوب اتاق دویم دالان سوم زندان موقت که فرش پر حشرات آنرا هم جمع کرده بودند، مدت چهار ماه انداختند. چون معلوم شد که من تنها کفش‌های خود را زیر سر می گذارم و ممکن است بتوانم با وجود سختی و رطوبت زمین قدری بخوابم آنها را هم از من گرفتند. رسیدن غذا و پول را هم قدغن کرده، آنرا دزدیدند. رطوبت این اتاق بحدی است که تا کمر دیوار آن قارچ می روید و من از این قارچ‌ها همواره به طیب زندان ارائه داده‌ام و قطعاً حالا هم هست و جداً می خواهم آنجا را معاینه نموده رأی طیب قانونی را راجع به حبس لخت در زمین مرطوب و بی فرش آن بخواهند...»

۲- «... برای من از همان شب اول دستگیری دستبند را در این اتاق استنطاق پیش آوردند.»

۳- «... مبتلا شدن من به دو مرض روماتیسم و ضعف قلب است که مطابق دفاتر گزارش‌های بهداری زندان در مدت مزبور بمن عارض شده است... مرض برای تمام عمر در نتیجه جنایات قوه مجریه!!!»

۴- «... محرومیت در تمام مدت از ملاقات و وسیله مطالعه و مجرد نگاهداشتن مدت یک سال... میخ کردن پنجره اتاق مجرد من با شهادت نجار و طبیب زندان به قصد منع ورود هوا و اعدام تدریجی.»
 ۵- «دیگر دزدی‌های زندان مطابق صورت مخصوصی که از آن جمله است دزدی غذای روز و شب من...»

۶- «فقره دیگر دزدی پول نقدی است که به اسم من در جریان مرداد ماه ۱۳۱۶ موقعی که مرا لخت روی زمین مرطوب انداخته بودند به زندان داده شده و متصدیان دزدیده‌اند...»

۷- تهدید به قتل - «بمن می گفتند: فرمودند آنقدر شکنجه بدهید که هرچه شما می خواهید اقرار کند. شکنجه به قصد کشتن باشد اگر هم مرد به درک...»

۸- «فحش و ناسزا و شکنجه‌های روحی»

۹- «... غذای زندان، در نتیجه دزدیها، جز آب سرد و چند عدد لوبیا بیش نیست. چائی را با اشیاء آهنی و جوش از بغل چائی‌های فروش رفته تهیه می نمایند...»

۱۰- «... در این اواخر بواسطه فشارهای بی انصافانه اداره زندان به مجرمین مانند محروم کردن آنها از گرم کردن غذا و جمع کردن کلیه کتب و مجرد کردن... عصبی کردن و تهییج بواسطه ممانعت از خواب و غیره و شلاق زدن... اعلان گرسنگی بعمل آمد، بدون اینکه احدی به گرسنگان رسیدگی کند. ده نفر را کتک زدند و با دست‌بند و پابند محروم از غذا و پول چائی و سیگار و رختخواب و حمام و صابون و غیره در زمین خالی مجرد کردند یکی از آنها من بودم که سیصد ضربه شلاق خوردم و جای زخم آنها و طناب فلک هنوز در پای من موجود است...»

این بود عین جملات دکتر ارانی که در دفاعنامه به خط خود نوشته است، دکتر ارانی همین مراتب را در تاریخ ۱۳۱۷/۸/۹ در

اداره سیاسی موقعی که از او راجع به علت امتناع از غذا خوردن تحقیق می کردند، به مأمورین بازجوئی اداره مذکور اظهار و به خط خود در پرونده تفصیلاً نوشته است.

اینها فشارهائی بودند که دکتر ارانی توانست تا روز ۲۰/۸/۱۷ و در جلسه محاکمه بگوید اما همان طوری که خود پیش بینی کرده و در دفاع نامه اش گفته بود «مجازات کردن و دست بند زدن بی مدرک از طرف زندان در نتیجه نظریات شخصی بسیار معمول است، مثلاً من خودم پس از قطع رابطه با محکمه، قطعاً بواسطه اظهار حقایقی که لازمه فداکاری و وظیفه وجدانی من است دچار همین اشکالات خواهم شد. پس از ختم دادرسی، صدمات طاقت فرسایی به او وارد کردند ولی دیگر فرصتی بدست او نیامد که شقاوتهای شهربانی را که تا آن روز او فقط نمونه ای از آنها را دیده بود بگوش جهانیان برساند. برای این که توضیحات بعدی بهتر روشن شود نقل و انتقالات متعدده ای که به محل حبس ارانی داده شده است صبح روز ۲۸/۲/۱۶ بازداشت و در زندان موقت کریدور ۲ اتاق ۳ زندانی شده است.

در ۱۶/۵/۱۶ به کریدور ۳ اتاق ۲۸ منتقل گردیده. در ۸/۱۰/۱۶ به زندان قصر منتقل و در کریدورهای ۹-۷-۲ بازداشت شده است. از این به بعد و تا آخر عمرش در زندان موقت زندانی گردیده و از کریدور یک در ساعت ۱۱ و ربع صبح چهارم بهمن ماه ۱۳۱۸/۱۱/۱۴ به بیمارستان زندان موقت انتقال پیدا کرده و در ساعت یک و نیم عصر روز چهارده بهمن ماه ۱۳۱۸/۱۱/۱۴ فوت شده است.

تاریخ زندان ایران و شاید تاریخ محاسن دنیا به یاد ندارد نظیر عذابی را که به دکتر ارانی و خانبا پای اسعد وارد آمده است. مثل اینکه اتاق ۲۸ کریدور ۳ که معروف به کریدور عذاب است برای دکتر ارانی ساخته شده بود. دکتر ارانی بیشتر ایام محبس خود را در آن گذرانیده. در زمستان بدون فرش و لباس روی سمنت در

هوایی که به قول شهود قضیه سرما سنگ را می ترکانید با یک زیر پوش پاره پاره زندگی می کرد و در تابستان روزنه اتاق او را گرفته مانع ورود هوای سالم و آزاد می شدند بعنت قفل بودن در سلول نه زندانیان کمکی به او می توانستند بکنند و نه پاسبانهائی که دلشان بحال او می سوخت.

گاهی چاشنی، دست بند و پابند نیز به این شکنجه ها اضافه می شد. نه اجازه می دادند از خارج غذائی به او برسد، نه پولی که بتواند در داخل زندان چیزی با آن بخرد. صحیح است که در مقداری از سال ۱۳۱۷ و جوهی به دکتر ارانی داده شده، ولی میزان این وجه شاید یکدهم یا یک بیستم وجوه مأخوذه از مادر او بوده، کفایت تأمین احتیاجات وی را نمی کرده است.

این بود آخرین سیستم اختراعی، و طرز نوینی که دستگاه شهربانی و زندان برای کشتن زندانی ها بدان عمل می کردند البته چنانکه انتظار داشتند زندانی بر اثر آزار و عذاب و نرسیدن غذای ویتامین دار و نور و هوا و دوا قوایش به تحلیل رفته، بدن در مقابل میکروب های امراض تاب مقاومت نیاورده و از پا در می آید. طرح نقشه قتل ارانی و اجرای آن به این دلایل روشن و ثابت است.

۱- خود ارانی در سالهای بالاتکلیفی به این نکته پی برده و در دفاعنامه اش چنین گفته است:

... به من گفتند: فرمودند آنقدر شکنجه بدهید هر چه شما می خواهید اقرار کند. شکنجه بقصد کشتن باشد، اگر هم مرد به درك» همچنین می گوید: «... برای بزرگ کردن موضوع به واسطه خصوصیات شخصی به من توجه خاصی داشتند... شهربانی رسماً به همه گفته است که شما این مطالب را که بیان می شود تصدیق کنید و پی کار خود بروید، غرض تعقیب ارانی است.»

این اظهار دکتر ارانی با گفته مرتضی رضوی تأیید می شود.

شاهد مذکور می گوید: «... اسفندیاری عضو اداره سیاسی به دکتر ارانی گفت آخر سر تو را خواهیم خورد.»

۲- تقی مکی نژاد می گوید: «نیرومند مکرر می گفت من فاشیست هستم و برای آزار و شکنجه آزادیخواهان آفریده شده‌ام... شبی نیز شاهزاده، طهماسبی معاون زندان موقت به‌اتاق ما آمد و گفت آقایان به فکر دکتر ارانی نباشید، دیگر هرگز او را نخواهید دید.»

۳- دکتر رادمنش^۱ می گوید روزی من پیش نیرومند رفتم تا از دکتر ارانی شفاعت کنم تا شاید تخفیفی در شکنجه‌های او بدهم، نیرومند جواب داد دکتر ارانی هنوز تنبیه نشده است، اگر دکتر ارانی رفتار خودش را ادامه دهد برای او خطر مرگ خواهد بود.

۴- دکتر معاون شهادت می‌دهد که روزی من با عبدالکریم بلوچ خواستیم پیش رئیس زندان شفاعت دکتر ارانی را بکنیم، نیرومند به‌اتاق ما آمده بود، در جواب اظهار کرده رئیس شهربانی فرموده‌اند هر عملی درباره دکتر ارانی می‌خواهید بکنید اگر از پا در نیامد آمپولی به او بزنید حال اگر شما هم نسبت به او وساطت بکنید، شما نیز وضعتان بدین‌منوال خواهد بود.

عبدالکریم بلوچ نیز گفته‌های دکتر معاون را ضمن شهادت خود تصدیق کرده است.

۵- دکتر حسین معاون و عبدالکریم بلوچ اظهار می‌دارند که روزی دکتر هاشمی بما گفت اداره زندان دستور داده برای شخص دکتر ارانی دوا تهیه نکنیم و دستور ندیم که از خارج برای او دوا بیاورند با مراتب مذکور چون بهداری بودجه کافی نداشت این امر می‌رساند که زندانی محکوم به اعدام است، و باید از بین برود.

۶- اردشیر آوانسیان می گوید خلیل انفرمیو بعد از شهریور ۲۰ ضمن صحبت گفت که بهما دستور داده بودند ارانی را معالجه نکنیم.

۱- دکتر رادمنش یکی از اعضای برجسته حزب توده و مدیر روزنامه مردم ۹۹

۷- دکتر هاشمی هر چند نخواستہ در شہادت خود صریحاً گفته بلوچ را تأیید کند ولی تلویحاً با بیان این جملہ کہ: «من نسخہ می نوشتم نمی دانم دوا بہ او می دادند یا نہ. اصولاً شہربانی بہ این ۵۳ نفر خوش بین نبود» موضوع عدم مداوا و معالجه را تصدیق کردہ است. این ادعا با شہادت زین العابدین کاشانی نیز تأیید می شود، شاہدا خیر اند کہ چنین میگوید: «در زمستان ۱۳۱۸ من در کریدور یک بودم دکتر ارانی را بہ آن کریدور آوردند و من در آن موقع ارانی را شناختم صدای نالہ و ضجہ او بلند می شد گاهی لباس و گاهی خوراک مناسب یا دوامی خواست یک روز موقعی کہ می خواستم جلوی شیر آب بروم دکتر ارانی را دیدم زمین افتادہ نالہ می کرد. پاسبان بہ او می گفت آقای دکتر چرا نالہ می کنی، او با نالہ ضعیف جواب می داد من طبیب و محل گرم و دوا لازم دارم، پاسبان گفت در پست گذشتہ خود اطلاع دادم کہ طبیب بیاید دکتر گفت بعد از مرگ من دوا خواهند داد.

۸- مادر دکتر ارانی می گوید: بوسیله پاسبانی مطلع شدم کہ پسر مریض است رفتم بہ زندان و گفتم شما کہ بہ ارانی دوا نمی دهید لاف بگذارید من دوا و دکتر برای او بیاورم جواب دادند «لازم نیست». دکتر معاون این مذاکرہ را شنیدہ التماس و استغاثہ ما در آن مرحوم را بچشم خود دیدہ است. حسن حسین بیکی پاسبان و شہود دیگر نیز بر صحت مراتب فوق گواہی دادہ اند.

۹- حسین زندیہ پاسبان می گوید نیرومند بہ اطباء زندان دستور دادہ بود کہ از دکتر ارانی در موقع بیماری عیادت نکنند و بہ او دوا ندهند.

۱۰- عبدالکریم بلوچ و دکتر معاون کہ دکتر ارانی را در بیمارستان دیدہ و بہ اتاق او رفتہ اند اظہار می دارند کہ در بیمارستان او پرستاری و مراقبت نمی شد، دوا غذا بہ او نمی دادند کاملاً معلوم بود کہ می خواهند او را از بین ببرند. شہادت کاظم شیدفر و احمدورزی نیز مؤید گفته شہود

مذکور است.

۱۲- چنانچه می‌دانیم و معمول مقرر اداره زندان است پس از آنکه تحقیقات مقدماتی نسبت به جرمی که شخص زندانی متهم به ارتکاب آن است تمام شد بازداشته را به زندان مرکزی یعنی زندان قصر انتقال می‌دهند ولی در مورد دکتر ارانی این معمول اجرا نشده، پس از آنکه در تاریخ ۲۹/۷/۱۳۱۷ و بعد از اعتصاب ارانی را به زندان موقت منتقل نمودند، دیگر او را به زندان قصر عودت نداده‌اند. علت این امر چنانکه در مورد قتل فرخی اشاره شد اینکه در زندان قصر وسیله زجر کش کردن و کریدور سه وجود نداشت.

۱۳- اکثر پاسبانهای زندان موقت شهادت می‌دهند که به ما دستور داده بودند غذای خارج برای دکتر ارانی قبول نکنیم. اگر هم گاهی اداره زندان غذای مذکور را از کسان دکتر قبول می‌کرد پاسبان‌ها و پایوران آن را می‌خوردند.

شهود دیگر گفتگوها و کشمکش‌هایی را که بین پاسبانها و پایوران در سر خوردن غذای دکتر ارانی می‌شده شنیده و دیده‌اند.

غذای زندان بخصوص غذائی را که به دکتر ارانی می‌دادند قابل خوردن نبوده و فاقد مواد حیاتی بوده است و حتی در روزهای اواخر اقامت او در کریدور همین غذا را نیز به [وی] نمی‌رسانیدند.

۱۴- پاسبان‌ها گواهی می‌دهند که در [مجرد]، اتاق دکتر ارانی همیشه قفل بوده و کلید آن نزد پایور نگهبان می‌ماند علت سختگیری و وضعیت مزبور این بوده که کسی از حیث پول و غذا و ادوآبه دکتر ارانی نتواند کمکی برساند. در صورتیکه کلید مجردهای دیگر یاروی در بوده و یا در دست پاس کریدور و هر آن به‌میل خود می‌توانست در سلول‌های دیگر را باز کند.

۱۵- حسن حسین بیکی پاسبان زندان موقت می‌گوید روزی نیرومند در موقع تفتیش دید که نور آفتاب به‌اتاق دکتر ارانی وارد شده فوراً دستور داد پنجره را طوری مسدود سازند که آفتاب داخل